

۱۳۷۸۷۵۵

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

یزدگرد

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محمد جمالی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

سرشناس: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: یزدگرد / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
محمد جمالی. مشخصات سر: بران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۷۷ ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۶۰-۲۶۵. وضعیت فهرست نویسی: فیا.
فروست: داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی. شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: جمالی، محمد، ۱۱۵۱. آورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴/ش PIR۴۴۹۱. رده بندی دیریی: ۱/۲۱ ا. شماره کتابشناسی:
۴۰۵۹۲۱۰

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

یزدگرد

ابوالقاسم فردوسی

کوشش: محمد جمالی

ناشر: انتشارات آریاسان

نوبت: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۳-۲۶-۵

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹	 مقدمه
۱۹	 نوشتن بهرام گور نامه به نزدیک شنگل شاه هند
۲۲	 رفتن بهرام گور به هندوستان با نامه خود
۲۵	 پاسخ دادن شنگل به نامه‌ی بهرام
۲۸	 کشتی گرفتن بهرام گور در بارگاه شنگل و هنر نمایی
۳۱	 گمان بردن شنگل بر بهرام و بازداشتن او را از ایران
۳۴	 جنگ بهرام با کرگ و کشتن او کرگ را
۳۷	 کشتن بهرام گور ازدها را
۴۰	 به زنی کردن بهرام گور دختر شاه هندوستان را
۴۳	 نامه‌ی قغفور چین به بهرام گور و پاسخ آن

- ۴۶ گریختن بهرام گور از هندوستان با دختر شنگل
- ۵۱ تاختن شنگل پس بهرام گور و شناختن او
- ۵۵ پذیره شدن ایرانیا، شاه بهرام گور را
- ۵۸ آمدن شنگل با هفت اسب به بهرام گور
- ۶۲ بازگشتن شنگل از ایران به هندوستان
- ۶۴ بخشیدن بهرام گور خراج را به دهقانان
- ۶۹ خواندن بهرام گور لوریان را از هندوستان
- ۷۱ سپری شدن روزگار بهرام گور
- ۷۳ یزدگرد پسر بهرام گور
- ۷۵ [هرمز پسر یزدگرد]
- ۷۶ [پیروز]
- ۷۹ جنگ پیروز با تورانیان
- ۸۱ نامه‌ی خوشنواز به پیروز
- ۸۵ افتادن پیروز به چاه و کشته شدن

۸۷	ایلاش پیر
۸۹	نامه نوشتن سوفرای به خوشنواز
۹۳	رزم سوفرای با موشت
۹۹	بازگشتن قباد به ایران
۱۰۱	قباد پیروز
۱۰۳	بدگمان کردن ایرانیان قباد را از سوفرای
۱۱۰	بند کردن ایرانیان قباد را و بر تخت نشاندن
۱۱۲	گریختن قباد و پناه گرفتن نزد هیتالیان
۱۱۴	بازگشتن قباد از هیتال و زادن کسری نوشین روان
۱۱۷	پذیرفته شدن قباد دین مزدک را
۱۲۲	آویختن کسری مزدک را و کشتن او را
۱۲۸	ولی عهد کردن قباد کسری را و بزرگان
۱۲۹	از پیری نالیدن سراینده
۱۳۱	[کسری نوشین روان]

- ۱۳۵ بخشیدن کسب پادشاهی را به چهار بهر
- ۱۳۸ نامه نوشن نوشین‌روان به کارداران خویش
- ۱۴۳ داستان بابک موبد کسری و مرض سپاه دادنش
- ۱۴۹ در داد و فرهنگ نوشین‌روان
- ۱۵۲ برگشتن نوشین‌روان گرد پادشاه خویش
- ۱۵۵ سزا دادن کسری آلانان و بلوچیان و گیلانها
- ۱۶۱ فریاد خواستن مُنذر تازی از بیدادگران قیصر روم
- ۱۶۵ نامه فرستادن نوشین‌روان نزد بیک قیصر روم و پاسی او
- ۱۶۸ لشکر کشیدن نوشین‌روان به جنگ قیصر روم
- ۱۷۳ دژها گرفتن نوشین‌روان در بوم روم
- ۱۷۶ آباد کردن نوشین‌روان شهری به مانند انطاکیه

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زندگی و اردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندهان و گویندهان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در پناه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادیبان را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده درینا شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروز آرمغان اوست. فردوسی

مردی رطب پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه پس از پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده و در بر آتشند تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احساس می‌کند و از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره‌مند شود و آن را از زوال و انحطاط رهایی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادسه کار باز نماند تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسخ «بداییم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران ابرار و یابا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند که: «و به شوق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اثر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار آئینه آینه بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و پس

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۶۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رای همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

نبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک خانه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در این داستانها بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهر فرّوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان بر می‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فرّوانی است که زده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر وارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در بیان نه بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

که چون ز نام سازم برهنه تن	به پیچید بر خویشتن بیژن
ببرم فرّوان را سر	ز تورانیان من بدین خنجرا
به چربی کشیدم به بد انداز	به پیمان جدا کرد از او خنجرا

گو دست بسته برهنه سرا	ح آمد به نزدیک شاه اندرا
یکی را ز پولاد پیراهنا	یکی دست بسته برهنه تن
فزونی سگالد همی برهن	بینم به این بدکنش دیمنا

یعنی ده درصد بابت با قاضیایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معتبر کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را برای آن نبدانیت که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که راوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همه ربح بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌بی	پگاه میان برد خشنده‌ای
همه این سخن بردل آسان نبود	جزاز و خامش هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش	جزاز نام شاهی نبود سرش

اگر نیک بودی بشایستی	که اندر خور باغ بایستی
بدان تا سازوار این گنج کیست	سخن، انگه داشتیم سال بیست
که او را کند ماه و کیوان سجود	چو باندازه محمود با فر وجود
جهاندار چون او ندارد بیاد	بیایه نشسته از بر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقاربخت خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان برای گنجینه‌اش بود.

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه در و رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نیشتمند یکسر سخن رایگان	سزندگان و با دانش آزادگان
تو گفتم بدم پیش مزدورشان	نشسته عطاران من از دورشان
بگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت ریشانشید بهره‌ام
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره‌ها کهن بسته شد

در چنین حالی بود که دوستان تاجران محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صداقت نزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم های شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلف از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگیر ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مردم به وجه و محبت

پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایهٔ خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. ^۱ چنانچه ^۲ در همان روایت همهٔ درهم‌های محمود را به حماسی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سردار او ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً دشمنی دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همهٔ اینها فردوسی شیعه بود و مانند همهٔ شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کنندهٔ هر مغرلی و هر فاسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. ^۳ با آادهٔ مرد درست اندیشهٔ آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزادهٔ مرد ناگهان حربهٔ تکفیر را بالای سر خود دید و دیدند که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راف پدر ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند. رگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاهی منسوب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن را یادگان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار من در سداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی نامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ایات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هـ. ق در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.